

گل بادام

شعرها از پروین دولت آبادی

تصویرها از محمدعلی بنی اسدی






گل بادام

برای گروههای سنی «ب» و «ج»

شعرها از پروین دولت آبادی
تصویرها از محمد علی بنی اسدی

تمام شعرهای این دفتر سروده سالهای قبل از انقلاب است.



به نام خدا

باد می آید گرم،
باد می آید سرد،
برگها روزی سبز
برگها روزی زرد

قایق ابر

قایقی است ابر
روی آسمان
می رود چه نرم
تا به بیکران

بازی خیال
می برد مرا
می رساندم
تا به ابرها

ابر می رود
پا به پای باد
می برد مرا
پر امید و شاد

شهر آسمان
آن دیار دور
هست جای مهر
سرزمین نور

این سفر مرا
کی رود زیاد
همنشین ابر
همکلام باد



کبوتر

گشودی بال در آن دشت آبی
در آن تابنده روز آفتابی

چو برگردی به بام خانه ما
شوی مهمان به آب و دانه ما

دوبال نقره‌ای را باز کردی
ز روی بام ما پرواز کردی

تو تا آن دور دور دور رفتی
کجا؟ تا سرزمین نور رفتی!

بیا ای پیک آزادی، کبوتر
چه از آزادی و شادی است بهتر؟





خانهٔ عروسک

خانه می‌سازم از آب و از خاک
خانه‌ای روشن و ساده و پاک

خانه‌ای بهر بازیچه، کوچک
خانهٔ دختر من، عروسک

پیش ایوان آن خانه، باغی
در اطاقش گلی و چراغی

گوشه‌ای می‌نهم تختخوابی
آتشی گرم و پاکیزه آبی

بستری ساده و نرم دارد
خانه‌ای روشن و گرم دارد





مادر

گل روی تو گل باغ من است
رنگ چشمان تو رنگ چمن است

حرف زیبایی و پاکیهایی
تا تو پاکیزه دلی، زیبایی

مادرم شانه به مویم می زد
بوسه ها بر سر و رویم می زد

گفت: «ای کودک من، امیدم،
نور چشمان منی، خورشیدم





خدا

به مادر گفتم آخر این خدا کیست
که هم در خانه ما هست و هم نیست

تو گفتی مهربانتر از خدا نیست
دمی از بندگان خود جدا نیست

چرا هرگز نمی آید به خوابم
چرا هرگز نمی گوید جوابم

نماز صبحگاهت را شنیدم
ترا دیدم، خدایت را ندیدم

به من آهسته مادر گفت: «فرزند!

خدا را در دل خود جوی یک چند

خدا در بوی و رنگ گل نهان است

بهار و باغ و گل از او نشان است

خدا در پاکی و نیکی است فرزند

بود در روشنائیها خداوند.»



درخت کوچه ما

درخت نارون در کوچه ما
دوباره چتر سبز خویش وا کرد
بلند و سرفراز و سایه گستر
یکایک خانه‌ها را با صفا کرد

به زیر سایه آن می‌نشینم
به روز گرم تابستان سوزان
زمستان سرپناه کودکان است
چو آرد باد تند و سرد باران

درخت آشنای مهر بیوند
به آبی میهمان خانه ماست
نشاط و شادی این کوچه از اوست
درخت خرم و یکدانه ماست

به یک یک شاخه‌هایش آشنایم
چو گنجشکی که بر آن لانه سازد
سرود دوستی خواند به گوشم
نسیم صبح چون برگش نوازد.



پدرم

پدرم روستانشین مردی است
ساده دل، مهربان و با ایمان
چشم پر مهر او چراغ من است
دوستش دارم، از دل و از جان


مرد مرد است، مرد زحمت و کار
مرد بذرافکن است و مرد درو
دست آورد کار و همت او
خرمن گندم است و خرمن جو

آی، ای کودکان شهرنشین،
سبزه زاران روستا زیباست.
پشت آن تپه، بر لب چشمه،
خانه خوب و پاک و روشن ماست

شب مهتاب بر لب چشمه
پدرم شاهنامه می خواند
رستم شاهنامه ما اوست
رسم پیکار و کار می داند

زندگی دست پینه بسته اوست
حاصلش کشت پنبه زاران است
درس بابا سرود زندگی است
حرف سرسبزی بهاران است





گل بادام

گل بادام، ای سپید سپید
با خود آورده‌ای ز عید نوید

تو هم، ای تازه سنبل خوشبو،
قصه عید و نوبهار بگو

نرگس، ای تاج زرنهاده به سر،
جوی را دادی از بهار خبر

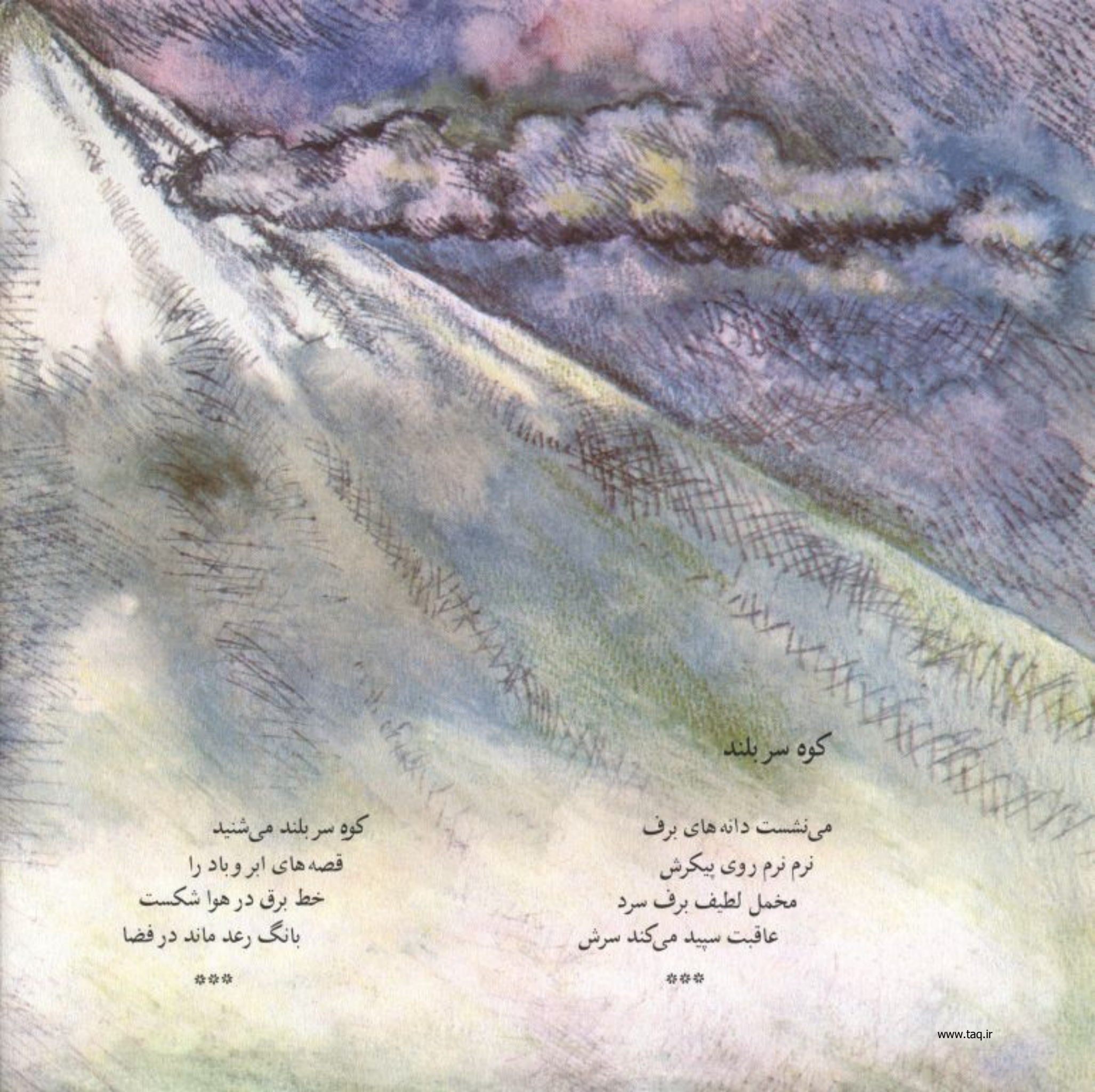
لاله، ای سرخ روی باغ و چمن
ای به لبخند باز کرده دهن

حرفی از نوبهار می‌گویی
چون به دامان دشت می‌روی

سایه پرورد درخت خانه ما
نارون، چتر خوبستن بگشا

ای بهار، ای بهار سبز، بیا
تویا جاودان به خانه ما






کوه سر بلند

کوه سر بلند می شنید
قصه های ابر و باد را
خط برق در هوا شکست
بانگ رعد ماند در فضا

می نشست دانه های برف
نرم نرم روی پیکرش
مخمل لطیف برف سرد
عاقبت سپید می کند سرش



باز می‌نشیند آفتاب گرم
روی تپه‌ها و کوه‌ها
آورد سلام کوه را
رود نغمه خوان به شهر ما

فصل سرد می‌رسید و کوه
لب خموش بود و استوار
سختی است و مرد زندگی
خم نمی‌شود به زیر بار



آشیانی برای گنجشکها

باد آمده، باد آمده، باد سرد
باد آمده، خانه‌ها را سرد کرد

بسته شد درها و آتش خنده کرد
نور آتش خانه را تابنده کرد

صبح، روی شیشه، شبنم ریخته
برده‌ای از تورِ یخ آویخته

کوه دور، از برف اطلس پوش گشت
زرد گون شد سبزه در دامان دشت

مادر، آن گنجشک شاد نغمه خوان

مانده در سرما، ندارد آشیان

در درون خانه جایش می‌دهیم

دانه و آبی برایش می‌نهم،

چون بهار آید، کند پروازها

پرکند این خانه از آوازها



پروانه

پروانه رنگ رنگ زیبا
باز آمده ای به خانه ما

در گوشه پنجره نشینی
تا باغ قشنگ را ببینی

مهمان قشنگ رنگ رنگم،
همبازی کوچک قشنگم،

امروز که غنچه های زیبا
لبخند زند به صورت ما

من می کنم این دریچه را باز
پروانه من، درآ به پرواز



آمد بهاران

دانه دانه ریخت باران
روی بام و روی ایوان
روی حوض خانه ما
ریخت باران، شاد و خندان

با سرود نرم باران
نارون از خواب پا شد
چشم خواب آلود نرگس
با نسیم صبح وا شد

آب حوض خانه ما
از یخ نازک رها شد
کاشی فیروزه رنگش
جایگاه مرغها شد

باز شد گنجشک زیبا
بر درخت خانه مهمان
پرزد این سو، خواند آن سو:
جیک جیک، آمد بهاران!



